

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

فریبرز سنجری
۱۲ مارچ ۲۰۲۲

درس های سياهکل و وظايف کنونی



با درود به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با حضورشون سالگرد دو رویداد بزرگ تاریخی در کشور ما و در جنبش انقلابی مردم ما یعنی رستاخیز سياهکل در سال ۱۳۴۹ و قیام بهمن در سال ۱۳۵۷ را پاس می دارند. از آنجا که این جلسه به طور هم زمان در اینستاگرام و کلاب هاوس هم پخش می شود درود می فرستم به همه ایرانی که از این طریق برنامه را دنبال می کنند.

بگذارید قبل از هر صحبتی گرامی بدارم خاطره رزمندگان سياهکل را که در یکی از سياه ترين دوران های تاریخ کشور ما که دیکتاتوری و خفقان در آن گسترده بود و به قول شاعری زمستان بود و سرها در گریبان و کسی سلامت را پاسخ نمی داد، با شلیک گلوله های خشم و کین خود نسبت به امپریالیسم و سگ زنجیریش رژیم شاه، زمستان را شکستند و جامعه ایران، جامعه ای که شاه به نفع اربابانش به "جزیره ثبات و آرامش" تبدیل کرده بود، را دگرگون کردند و به انقلابیون و توده ها شور و امیدی جدید بخشیدند.

همچنین باید یاد توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ را گرامی بدارم که بدون توجه به رهنمودهای نیروهای مدعی رهبری امثال خمینی ددمنش و برغم مخالفت آنها، طی دو روز ۲۱ و ۲۲ بهمن گوشه ای از قدرت کارگران و ستمدیدگان را در نبرد با سرکوبگرانشون به نمایش گذاشتند.

این دو رویداد چنان تأثیر عمیق و گسترده ای در روند تاریخی جامعه ما داره و داشته و به جا گذاشته که حتی پس از گذشت سال های طولانی از آن زمان هنوز هم الهام بخش مبارزات توده های مبارز ماست. به همین دلیل چه از طرف دشمنان مردم و چه از سوی دوستان نادان تلاش بزرگی صورت گرفته و می گیرد که واقعیت این رویدادها تحریف و تخطئه بشود و آنها روایت های دلخواه خودشون را از این رویدادها اشاعه می دند.

به همین دلیل ما چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده ایم که اگر می خواهیم درکی

درست از این رویداد ها داشته باشیم و درس های آنها را راهنمای حرکت خودمون بکنیم قبل از هر چیز لازمه که این وقایع را در بستر شرایط مادی ای که رخ دادند و با تکیه بر فاکت های معتبر بررسی کنیم. در زمانی که رفقای ما برای ایجاد حرکتی نوین عازم جنگل های شمال شدند این امر که جامعه ایران تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و شاه نوکری بیش نیست که برای حفظ منافع امپریالیست ها با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ بر سر کار آمده، بر کسی پوشیده نبود. رزمندگان سیاهکل نیز بر این امر آگاهی داشتند و به همین خاطر هدف اصلی مبارزات خودشون را از بین بردن سلطه امپریالیست ها و سیستم سرمایه داری وابسته در ایران قرار داده بودند و ایجاد سوسیالیسم در چشم انداز این رفقا قرار داشت. در عین حال در آن مقطع یکی از مسایل مهم در هم شکستن جو یأس و ناامیدی بود و این که به رکود و خمودی که مبارزات توده ها را فرا گرفته بود، پایان داده بشود. شرایطی بود که به قول رفیق پویان توده های رنج دیده قدرت رژیم را در ذهن خودشون مطلق و ضعف خودشون را هم مطلق تصور می کردند، دو مطلق که آنها را از فکر "اندیشه رهائی" دور می کرد. بنابراین شکستن این تصور که گویا هیچ نیروئی قادر به مبارزه با سلطه امپریالیست ها در ایران و شاه دیکتاتور نیست، در مرحله اول مورد توجه رفقای ما قرار داشت. در ضمن با مبارزه مسلحانه پیشاهنگ، در اساس باید راه مبارزه به توده ها نشان داده می شد.

واقعیت اینه که غرش سلاح رزمندگان کمونیست در سیاهکل فضای جامعه را بکلی دگرگون کرد و امکان پذیری مبارزه را در مقابل چشمان مردم به نمایش گذاشت و در جهت در هم شکستن بن بست حاکم بر مبارزات توده ها قرار گرفت. به این ترتیب در شرایطی که هیچ روزنه امیدی دیده نمی شد گروهی کوچک ولی جان بر کف، راه اصلی مبارزه جهت نابودی سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری حاکم و رسیدن به رفاه و آزادی را به مردم نشان دادند. با تداوم مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق در شهر و پشتیبانی توده ها از این مبارزه، چند سال بعد بالاخره طوفان قیام توده ها در بهمن برپا شد و پس از آن سازمانی که موجودیت خودش را در فروردین ۱۳۵۰ با اعلامیه هایی که توسط رفقا امیر پرویز پویان و علیرضا نابدل نوشته شده بود، اعلام کرده بود، پس از قیام با آنچنان استقبال وسیع توده ای مواجه شد که از این سازمان به عنوان بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه یاد می شد و فکر کنم که همه ما این واقعیت رو به چشم دیدیم.

همانطور که گفتیم دشمنان مردم چه در رژیم شاه و چه امروز در جمهوری اسلامی، پس از گذشت سال های طولانی از رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن، برای تخطئه این رویدادها به هر ترفندی متوسل شده اند.

ساواک و مبلغین رژیم شاه تبلیغ می کردند که سیاهکل شکست خورد و مردم خودشان افراد دسته کوه را دستگیر کردند. از آنجا که این روزها هم از طرف بدخواهان زیاد شنیده می شود که می گویند مردم با رزمندگان سیاهکل هم نوائی نکردند و برخی از آنها را طناب پیچ کردند و تحویل نیروهای نظامی دادند، لازمه به این نکته اشاره کنم که

در اینجا راست و دروغ با هم قاطی شدند. یعنی بخشی از این تبلیغات اصلاً واقعی نیست و بخش دیگر که واقعیت دارد مربوط به اشتباه خود رفقای جنگله. در هر حال برخلاف تبلیغات بدخواهان آنچه در جنگل گذشته بود بیانگر این نبود که این حرکت انقلابی در جریان پیشرفت خودش با حمایت مردمی مواجه نخواهد شد.

امروز بر اساس خاطرات و اسنادی که منتشر شده و بدون شک خیلی از شما همه آن ها را دیده اید کاملاً روشن شده که ساواک در اوائل بهمن ۴۹ از طریق اعترافات برخی از رفقای گروه جنگل که در شهر دستگیر شده و زیر شدیدترین شکنجه ها بودند از وجود "گروه جنگل" و دسته پارتیزانی در جنگل های لاهیجان مطلع شده بود. با اطلاع از این امر ساواک یورش وسیعی را به رفقای گروه جنگل سازمان داد و در جریان این یورش توانست تعدادی از رفقای شهر و رابطین کوه را دستگیر کند. این خبر وقتی از طریق رفیق حمید اشرف به مثابه رابط کوه به دسته پارتیزانی در کوه می رسد رفیق هادی بنده خدا لنگرودی که از اعضای دسته جنگل بود از کوه پائین می آید تا ضربات وارده به گروه را به یکی از رابطین به نام ایرج نیری که معلم روستا بود اطلاع بدهد، غافل از این که او توسط دو بازجوی شناخته شده ساواک یعنی تهرانی و عضدی قبلاً در خانه اش دستگیر شده بود.

علاوه بر این ساواک نیروهای خودش رو تحت پوشش های مختلف برای کنترل محل به سپاهکل فرستاده بود. رفیق هادی بنده خدا لنگرودی درست توسط همین ماموران لباس شخصی دستگیر و به پاسگاه سپاهکل برده می شود. این امر بیانگر اونه که این مردم نبودند که با رفیق لنگرودی گلاویز شدند و او را دستگیر کردند بلکه ماموران ژاندارمری و ساواک بودند. این امر در گزارشات کتاب هائی که جمهوری اسلامی برای تخطئه چریکهای فدائی خلق منتشر کرده به روشنی قابل فهمه.

لازم می دانم در اینجا تاکید کنم که به باور من حتی اگر مردم هم چنین کرده بودند باز امر عجیبی نبود. چون اولاً دست اندرکاران رژیم شاه روستائیان را از وجود نیروئی که آن نیرو را به روستائی ها اشرار و بعدا خرابکار معرفی می کردند مطلع و به آنها اطلاع داده بودند و ترسونده بودند و گفته بودن که یک چنین اشرار و خرابکار هائی به منطقه آنها آمده اند و از سوی دیگر مردم از ماهیت حرکت رفقای دسته کوه مطلع نبودند. چون این رفقا هنوز فرصتی برای معرفی خودشون به مردم محل پیدا نکرده بودند و تبلیغات خاصی نکرده بودند. این امر در رابطه با دستگیری رفقا علی اکبر صفائی و هوشنگ نیری و جلیل انفرادی در روستای "چهل ستون" هم صادق. اگر به اسناد منتشر شده در این زمینه مراجعه کنیم و اگر شو تلویزیونی پرویز ثابتی مقام امنیتی شاه در این زمینه که در همان زمان از تلویزیون پخش شد و امروز هم در شبکه های اجتماعی موجوده را ببینیم متوجه می شویم که ژاندارمری به همه روستاها و کدخدا ها اطلاع داده بود و موکدا هم از آنها خواسته بود که با مشاهده هر فرد غیربومی در محل او را دستگیر کنند و یا حضورش را گزارش دهند. خوب در شرایطی که دشمن با تبلیغات زهر آگین و گمراه کننده خودش روستائیان را مورد خطاب قرار داده و نیروی انقلابی هنوز فرصت نکرده بود تا خودش و اهدافش را به مردم بشناسونه و سمپاتی آنها را به خود جلب کنه، عکس العمل ناآگاهانه توده ها طبیعیه.

می دونیم که پس از دستگیری رفیق هادی (بنده خدا لنگرودی)، بقیه رفقای دسته جنگل به پاسگاه سپاهکل حمله می کنند و موفق به مصادره اسلحه های موجود در آن پاسگاه می شوند. ولی در جریان درگیری ای که پیش می آید رفیق هوشنگ نیری تیر می خورد.

رفیق صفائی فراهانی و رفیق جلیل انفرادی، رفیق زخمی را با خودشون می برند تا او را برای معالجه راهی شهر کنند. در بین راه به روستای چهل ستون می روند و در این روستا بود که رفقای ما مرتکب خطای بزرگی می شوند و بدون رعایت مسائل امنیتی و بدون توجه به حیاتی بودن رعایت اصل بی اعتمادی مطلق به روستائیان که از

اهداف انقلابی آنها بی اطلاع اند در خانه یک روستائی که در واقع دامی برای دستگیری آنها بود، دستگیر می شوند. بنابراین از یک طرف اشتباه خود رفقای دسته جنگل و از طرف دیگر اقدامات حيله گرانه دشمن و ناآگاهی روستائیان موجب دستگیری این رفقا شد.

همانطور که می دانیم دسته جنگل ۹ نفر بیشتر نبودند که رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سمائی در درگیری با ارتش شاه در جنگل جان باختند و سه رفیق دیگر یعنی رفقا احمد فرهودی، عباس دانش بهزادی و محدث قندچی هم بعداً دستگیر شدند. در اینجا باید به خطای دیگر رفقای دسته جنگل هم اشاره کنم که عبارت بود از عدم رعایت اصل "تحرک مطلق" که مبارزات چریکی ضرورت اون را ثابت کرده بود. این رفقا می بایست بلافاصله پس از حمله به پاسگاه سیاهکل به سرعت از آن محل دور می شدند که این کار را نکردند.

منظور من از شرح جزئیات وقایعی که در جنگل گذشته بود این است که نشان بدهم تا چه حد ادعای بدخواهان، نادرست و مغرضانه است که مثلاً دلیل دستگیری رفقا در جنگل و وقایعی که گذشت را به اصطلاح خودشون جدا بودن آنها از توده ها جا می زنند. البته اتهام جدا از توده بودن چریکهای فدائی خلق یکی از رایج ترین و البته مضحک ترین اتهامات به رفقای سیاهکل و به کل چریکهای فدائی خلق می باشد. اتهام می زنند که چریک ها به توده ها و قدرت تاریخی آنها باور ندارند و مبارزه آنها جدا از توده هاست. این هم جالبه که بدانیم که اولین نیروئی که این اتهام رو به چریک ها زد حزب توده بود که باید گفت در تنها موردی که در طول زندگی اش در آن پیشتاز بود همین اتهام زنی به نیرو های انقلابی بوده و می باشد. در سال ۵۱ رادیو پیک حزب توده سلسله گفتارهایی علیه چریکهای فدائی خلق پخش کرد که بعداً تحت عنوان "چریک های فدائی خلق چه می گویند" منتشر شد. در این نوشته حزب توده با تحریف آشکار نظرات سازمان ما، از جمله چنین ادعای سخیفی را مطرح کرد؛ که چریکهای فدائی خلق به قدرت تاریخی توده ها اعتقاد ندارند و از توده ها جدا هستند. حال لازمه که به این تحریف بپردازم تا ببینیم که آنها چه می گویند. جالبه که حزب توده در شرایطی انقلابیونی که جان بر کف در راه پیوند با توده ها گام بر می داشتند را جدا از توده معرفی می کرد که خودش هیچ حضوری در جامعه نداشت. در آن مقطع، رسوائی تشکیلات تهرانش که زیر نظر ساواک فعالیت می کرد و نیروهای بسیاری را بدام ساواک انداخته بود باعث شده بود که هیچ مبارز جدی ای با توده ای جماعت تماس نگیرد؛ و تا جائی که این واقعیت آن قدر مهم و همه گیر بود که کمونیست های آگاه گروه رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده این شعار را رهنمون حرکت خودشون ساخته بودن که "هر توده ای پلیسه مگر این که عکس اش ثابت بشه".

اما واقعیت چه بود؟ واقعیت این بود که که اساساً جنبش انقلابی و کمونیستی در آن زمان و نه صرفاً یک گروه خاص بلکه همه روشنفکران مبارز و انقلابی عمده به دلیل دیکتاتوری حاکم و اون اتفاقاتی که در گذشته در جریان مبارزات مردم رخ داده بود، از توده ها جدا افتاده بودند و به قول رفیق پویان نه چون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار قرار داشتند. خوب اتفاقاً یکی از عواملی که رفقای تئوریسین سازمان را به ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه رساند و اولین بار در نوشته رفیق پویان منعکس شد درست حل همین مساله بود یعنی واقعیت جدائی روشنفکران مبارز از توده ها و چگونگی حل آن. ما در دو اثر "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" از رفیق پویان و "تحلیلی از شرایط جامعه ایران و مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق احمدزاده به روشنی می بینیم که آنها ضمن تاکید بر واقعیت جدائی جنبش کمونیستی از توده ها بر راه فائق آمدن بر این معضل پای می فشارند. رفیق پویان تاکید می کند که "باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده های خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم". یا رفیق مسعود می گفت: "ما با پوست و گوشت خود

مون نیاز به حمایت خلق را احساس می کنیم و می دانیم بدون چنین حمایتی، نابودی ما و نابودی راه حتمی است". رفیق مسعود اساساً معتقد بود که وظیفه پیشرو این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزند و این نیروی تعیین کننده در انقلاب را وارد صحنه مبارزه کند. هر دو این تئوریسین های چریکهای فدائی خلق نشان دادند که تنها در بستر مبارزه مسلحانه ست که می شود به چنین هدفی نایل آمد. از همین جا آشکار است که اتهام جدائی از توده ها آن هم از سوی کسانی که خودشون هیچ ارتباطی با توده ها نداشتند و قادر هم نبودند که راهی برای حل این معضل که واقعا در اون زمان یک معضلی بود ارائه دهند مضحک ترین اتهام به چریکهای فدائی خلق و راه آنها بوده و می باشد.

به چند مورد دیگه از اتهاماتی که دشمنان مردم و نیروهای نادان درون صف خلق جهت تخطئه رستاخیز سیاهکل و مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی، چه در رژیم شاه و چه امروز می زنند هم می پردازم تا بهتر بتوانیم به حد بضاعت ناچیز هتاکان پی ببریم.

می گفتند و هم اکنون هم می گویند که کشتن چند پاسبان و ژاندارم به ستون قدرت دولت خللی وارد نمی سازد و کار چریک ها صرفاً خشونت را ترویج می کند و دیگه هیچ یا در لباس چپ و روشنفکر مدعی می شوند که اینهایی که چریکهای فدائی خلق در جریان عملیات خود کشتند جزئی از مردم بودن و در نتیجه این روش را اصلاً نمی شود مبارزه انقلابی به حساب آورد. الان به این نمی پردازم که مگر چریکهای فدائی خلق معتقد بودند که با کشتن یک ژاندارم یا یک پاسبان کل رژیم رو سرنگون می توانند بکنند و فوری می توانند قدرت خودشون را جایگزین اون کنند. اصلاً چنین تفکری نبود، بحث این بود که چگونه نقبی می شود به قدرت تاریخی توده ها بزنیم و آن چه را تعیین کننده نهائی نبرده به صحنه نبرد بکشانیم و آن هم قدرت توده ها بود این راهی بود که آن ها برای این امر انتخاب کرده بودند. به هر حال وقتی این اتهامات رو آدم می شنود می بیند که اینها با این افاضات، ساده ترین معادلات ریاضی و حتی حساب دو تا چهار تا را هم زیر پا می گذاشتند و می گذارند و مثل این که از این امر بدیهی هم بی اطلاع اند که در طول تاریخ در نبرد بین نیروهای انقلابی و ارتجاعی، عناصر طبقه حاکم در صف مقدم قرار نمی گیرند بلکه نیروهای بسیج شده شون چون پاسبان ها و ژاندارم ها را به مقابله با مردم و نیروهای انقلابی می فرستند.

واقعیتی انکار ناپذیره که در هر مبارزه انقلابی که کار به جنگ بکشد به طور طبیعی دو ارتش در هر قد و قواره ای مقابل هم قرار می گیرن؛ و واقعیت اینه که نیروی اصلی این ارتش ها را نیروهائی از مردم تشکیل می دهند. البته با یک فرق بزرگ و اساسی و آن این که یکی برای اهداف مردمی و انقلابی می جنگد و دیگری برای حفظ نظم ضد انقلابی موجود. اساساً در هیچ فرماسیون تاریخی از برده داری تا سرمایه داری نیروی اصلی ارتش های ضد مردمی را خود افراد طبقات ستمگر تشکیل نداده اند بلکه طبقات حاکم، توده های ستمدیده را به خدمت گرفته اند و ارتش خود شون را با آنها تشکیل داده اند. و با اون ارتش نظم ظالمانه خودشون را حفظ کرده اند و یا گسترش دادند. در همین نظام سرمایه داری که اساساً نشون داده که اموراتش بدون جنگ نمی گذره و تا کنون دو جنگ جهانی را به مردم دنیا تحمیل کرده، در هیچ کجا سرمایه دارها به مثابه یک ارتش با سرمایه دارهای مخالف خودشون البته باز هم به مثابه یک ارتش ننگیده اند بلکه ارتش هائی مقابل هم قرار گرفته اند که اکثریت افراد آنها را کارگران و زحمتکشان تشکیل می دادند و امروز هم همینطور. با تکیه بر این واقعیت به این هتاکان باید گفت شما می توانید مخالف سیاهکل و یا هر جنگ انقلابی دیگری باشید ولی حق ندارید رویداد تاریخی سیاهکل را به خاطر اینکه در جریان حملات رزمندگان سیاهکل چند نفر ژاندارم یا به قول هتاکان پاسبان کشته شده، آن را تخطئه

کنید. آخر در کدام جنگ می نشینند پایگاه طبقاتی تک تک سربازان را تعیین کنند تا بفهمند که ماهیت آن جنگ چیست! تازه اینها که عنوان می کنند به خاطر کشته شدن پاسبان و ژاندارم مخالف راه سیاهکل هستند، مگر اعدام انقلابی تیمسار فرسیو را قبول دارند و چون وی تیمسار ارتش شاه بود و نه گروهبان، برای چریکهای فدائی خلق هورا می کشند!؟

باید بدانیم که ماهیت جنگ انقلابی را از تحلیل شرایط عینی جامعه و ماهیت طبقات و نیروهای درگیر در آن می شود دریافت و نه از اینکه چند سرباز و گروهبان که از نظم ظالمانه موجود و حاکم دفاع می کنند در این جنگ کشته شده اند. مثل اینکه امروز به جوان های دلاوری که در قیام آبان ۹۸ بپا خاستند و آن صحنه های واقعا تکان دهنده را خلق کردند ایراد بگیرند که چرا شما علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بلند شدید که طی آن مزدورانی از رژیم کشته شدند یا تعدادی از اون بسیجی هایی که خون مردم را به شیشه کردند رو از صحنه خارج کردید.

حالا به این بحث بپردازیم که رژیم شاه در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹، ۱۳ تن از انقلابیون گروه جنگل که هم در شهر و هم در کوه دستگیر شده بودند را بدون ترتیب دادگاهی علنی و حتی نمایشی برای آنها با دست پاچگی تیرباران کرد. این تیرباران ظاهراً می بایست برای مردم خبر از شکست سیاهکل می داد.

با توجه به شکست مبارزات قبلی در جامعه، امری که در فضای آن زمان انعکاس خیلی منفی در اذهان مردم داشت، شاه خواست با اعدام رفقای جنگل و تبلیغات گسترده ای که علیه آن رزمندگان و شکست مبارزانشان راه انداخته بود، فضای یأس و ناامیدی را همچنان در جامعه حفظ کند. اما شاه نمی دانست که در زیر سلطه دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز رژیمش، گروهی دیگر متشکل از انقلابی ترین و شجاع ترین کمونیست های ایران در تبریز، تهران، مشهد و ساری شکل گرفته بود. این یک گروه منسجم و منضبط بود که امروز با نام رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده شناخته می شود. گروهی که مسلح به یک تئوری انقلابی بود و رزمندگان به حدی به راه مبارزه مسلحانه که با آگاهی به آن رسیده بودند، ایمان داشتند که جان بر کف حاضر به همه نوع فداکاری برای تأثیر گذاری روی توده ها و کشاندن آنها به صحنه مبارزه بودند.

بنابراین دو عامل، یکی وجود یک تشکیلات انقلابی و بعدی تئوری انقلابی ای که همین تشکیلات تبیین کرده بود باعث تداوم حرکت چریک ها این بار در شهرها شد که در عمل راه رزمندگان سیاهکل را ادامه داد. به این ترتیب شکستی که گروه کوه در سیاهکل خورده بود که یک شکست تاکتیکی بود و بالطبع اجتناب پذیر چون به دلیل اشتباهات خودشان رخ داده بود به اعتبار فعالیت های بعدی این چریکهای فدائی خلق در شهر به پیروزی استراتژیکی مهمی بدل شد. اما چطور؟

با توجه به وجود تشکیلات منسجم گروه رفیق احمد زاده، ۵ رفیق شناخته شده و مخفی باقی مانده از گروه جنگل همراه با دو رفیق علنی در این گروه به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پیوستند و چریکهای فدائی خلق در فروردین ۱۳۵۰ اعلام موجودیت کردند.

بعد از سیاهکل و اعدام ۱۳ رفیق، تیمی از چریکهای فدائی خلق به هبری رفیق مسعود احمدزاده کلانتری قلهک را مورد یورش قرار دادند و به دنبال آن تیمسار فرسیو اعدام انقلابی شد. رژیم شاه که احساس می کرد وارد نبرد مرگ و زندگی شده از وحشتی که دچارش شده بود عکس ۹ رفیق را در روزنامه ها و خیابان ها پخش کرد به این ترتیب از طریق دستگاه تبلیغاتی بزرگ خودش موجودیت چریکهای فدائی خلق را به میان جامعه برد. این امر در فروردین سال ۵۰ رخ داد. در واقع در تمام سال ۵۰ ما شاهد مبارزه مسلحانه چریک ها از مصادره بانک ها گرفته

تا درگیری های خیابانی و غیره بودیم که خبر آنها هم گاه و بیگاه در روزنامه ها منعکس می شد و تداوم حرکت چریکهای فدائی خلق را نشان می داد. سازمانی که در بستر این مبارزات رشد کرد و فراز و نشیب هائی را از سر گذراند و در جریان قیام بهمن معلوم شد که چریکهای فدائی خلق تا چه حد در قلب توده ها برای خودشان جا باز کرده اند و معلوم شد که سازمان آنها از پشتیبانی وسیع مردم برخوردارند.

بگذارید در این زمینه که مبارزه انقلابی از نیروی کم شروع و در جریان مبارزه به نیروئی بزرگ بدل می شود، ضمن گرامی داشت خاطره بزرگ رفیق (علی اکبر) صفائی فراهانی یعنی فرمانده دسته پارتیزانی که به سیاهکل حمله کرد نقل قولی بیاورم. رفیق عباس مفتاحی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق، در اتاق شماره ۵ اوین و در جمع تعدادی از رفقای فدائی تعریف کرد که در جریان مذاکراتی که با رفیق صفائی داشته او گفته که: "اگر مبارزه ما باعث بشود که این پاسگاه های کوچک به پادگان ها و پادگان ها به قرارگاه های بزرگتر بدل بشوند آن وقت شک نباید داشت که ما به پیروزی نزدیک شده ایم". می بینیم که رفقای که به پاسگاه سیاهکل حمله کردند می دانستند که حرکتی رو که شروع کرده اند همچون "نسیم تند" سر انجام به "طوفانی ویران کننده" تبدیل خواهد شد. حالا اجازه بدهید که روی این نکته تاکید کنم که چه درسی می شود از این مبارزات که یک حدی هم با ذکر جزئیات روش صحبت شد، آموخت؟

یکی از تجارب مهم به جا مانده از مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق این است که به روشنی نشان داد که در شرایط دیکتاتوری عریان، در زیر ضربات نیروهای مسلح و امنیتی، تنها سازمان سیاسی - نظامی قادر ادامه کاری سیاسی داشته باشد؛ و تنها با انجام مبارزه سیاسی - نظامی می شود مبارزه سیاسی همه جانبه و در اشکال مختلف را در جامعه پیش برد.

ما دیدیم که سازمان فدائی برغم همه فراز و نشیب هایش و برغم ضربات دردناکی که به خصوص در سال ۵۵ خورد اما دشمن نتوانست آن را از صحنه سیاسی خارج کند.

ما دیدیم که چریکهای فدائی خلق که در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته شاه جان بر کف بپاخته و نبرد مرگ و زندگی را بر دشمن تحمیل کرده بودند با مبارزه مسلحانه خودشان توانستند هم سازمان خودشان را حفظ کنند و هم حمایت توده ها را کسب کنند، که در شرایط قیام بهمن بانگ رسای "فدائی، فدائی، تو افتخار مائی" و "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" در خیلی جاها طنین افکن شد. دیدیم که این سازمان برغم تحولات فکری درونش به خاطر مبارزه مسلحانه گذشته اش چنان حمایتی از جانب کارگران و زحمتکشانش و اقشار ستمدیده جامعه به طرف خودش جلب کرد که به بزرگترین سازمان چپ ایران تبدیل شد.

از همین درس باید برای شرایط امروز و پاسخ به وظایف کنونی سود جست. امروز در شرایطی که دیکتاتوری حاکم در ۴۳ سال گذشته با دار و شکنجه از شکل گیری هر تشکل سیاسی و ادامه کاری هر مبارزه سیاسی جلوگیری کرده و ما همگی این واقعیت را به چشم خود مان دیده و می بینیم، تجربه چریکهای فدائی و کل جنبش مسلحانه در زمان سلطنت پهلوی باید بکار گرفته بشود. این تجربه تأکید می کند که جوانان و روشنفکران و کارگران آگاه ما باید با ایجاد هسته های سیاسی نظامی خودشان را متشکل بکنند و بکوشند ضمن ضربه زدن به دشمن صفوف خودشان را گسترش بدهند و شرایط را برای غلبه بر ضعف بزرگ کنونی یعنی فقدان رهبری انقلابی مهیا کنند. برآستی باید فکر کرد که چگونه می شود جمهوری اسلامی که متکی به نیروهای سرکوب می باشد را در هم شکست؟ مگر قیام های دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان ندادند که خیزش های بزرگ توده ای با همه عظمتشان و برغم همه فداکاری های توده های قیام کننده از آنجا که بدون تشکل و رهبری بودند دیر یا زود سرکوب می شوند.

پس باید به این پرسش پاسخ داد که چگونه می شود در شرایط سلطه سرنیزه و نیروی سرکوبگری که هر روز هم دارد گسترش پیدا می کند سازمان مورد نیاز رهبری جنبش و نیروی مسلح مورد نیاز مقابله با دشمن را شکل داد؟ به نظر ما در شرایط دیکتاتوری حاکم امکان ایجاد رهبری انقلابی از راه مسالمت آمیز وجود ندارد. در چنین شرایطی نه با کار مسالمت آمیز و نه با کار سیاسی، صرفاً سیاسی نمی شه سازمان پیشرو مورد نیاز را بر پا کرد. تجربه نشان داده که تنها یک سازمان سیاسی - نظامی و یک ادامه کاری سیاسی - نظامی قادر به پاسخ به این نیاز می باشد؛ در شرایط ایران و زیر سلطه جهانی جمهوری اسلامی ادامه کاری سیاسی الزاماً باید یک ادامه کاری سیاسی - نظامی باشد. یعنی امر سیاسی با امر نظامی در هم تنیده شده اند. استراتژی نظامی به منظور در هم شکستن قدرت ارتش ضد خلقی با استراتژی سیاسی یعنی بسیج توده ها با هم پیش می رود و در یک سازمان سیاسی - نظامی مادیت پیدا می کنه.

اجازه بدید که صمیمانه با این تاکید این بحث را به پایان برسانم که اگر می خواهیم از بختک جمهوری اسلامی خلاص شویم، اگر می خواهیم به آزادی یعنی آزادی از نظم ظالمانه سرمایه داری حاکم دست پیدا کنیم، راهی جز توسل به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی جنگ نداریم. در واقع جنگ را جمهوری اسلامی راه انداخته و بر مردم ما تحمیل کرده. هر کسی می تواند ببیند که روزی نیست که قصابان حاکم به جنایت جدیدی مبادرت نکنند و روزی نیست که چوبه داری بر پا نکنند. روزی نیست که جوانی را در زیر شکنجه نابود نکنند. با نگاهی به صحنه سیاسی جامعه ما جاری بودن این جنگ را به عینه می بینیم پس مهم آن است که با آگاهی و سازماندهی به مقابله با آن برخیزیم. و سعی کنیم که در تقابل با این جنگی که رژیم راه انداخته جنگ انقلابی را سازمان بدهیم. با گرامی داشت مجدد یاد رزمندگان سیاهکل و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ و با گرامی داشت یاد همه رفقای که برای آزادی و سوسیالیسم جنگیدند بحثم را اینجا تمام می کنم و امیدوارم که در بخش پرسش و پاسخ با شرکت فعال رفقا و دوستان به زوایای بیشتری از تجارب مربوط به این دو واقعه بزرگ تاریخی بپردازیم. با سپاس مجدد از اینکه این صحبت را دنبال کردید. موفق و پیروز باشید.

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۷۱، بهمن ماه [دلو] ۱۴۰۰